

بررسی مقایسه‌ای روابط علم و دین در الهیات جدید مسیحی (با تاکید بر آرای مک گراث، باربور و پیترز)

فاطمه احمدی،^{۱*} حمیدرضا آیت‌اللهی^۲

^۱ دانشجوی دکتری دانشگاه علامه طباطبایی، آستاد دانشگاه علامه طباطبایی
(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۱۰/۹ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۷/۲۶)

چکیده

در این مقاله به بررسی روابط متصور یا محقق میان علم و دین از دیدگاه آلیسترمک گراث، باربور و پیترز پرداخته، با برشمردن نقاط اشتراک و افتراق، دیدگاه‌های آنها با یکدیگر مقایسه می‌شود. سپس مدل‌هایی از آرای هر یک از این متفکران درباره روابط محقق میان علم و دین ارائه و نقاط افتراق و اشتراک آنها بررسی می‌شود و در نهایت جدولی، برای تبیین تعامل یا رویارویی تاریخی میان علم و دین در قرون وسطی، قرن ۱۷، ۱۸ و ۱۹ ارائه می‌گردد. باربور به وجود چهار رابطه (گفتگو، استقلال، تعارض و همبستگی) میان علم و دین قائل است و خود به رابطه همبستگی میان این دو باور دارد. پیترز به وجود هشت رابطه (علم‌گرایی، امپریالیسم علمی، اقتدارگرایی دینی، خلقت‌گرایی علمی، نظریه دوزبانی، توافق فرضیه‌ای، همپوشانی اخلاقی و عصر جدید معنویت) اشاره دارد و خود به رابطه توافق فرضیه‌ای برای گفتگو اذعان دارد. مک‌گراث هم به وجود سه رابطه اشاره دارد و خود رابطه گفتگو میان این دو را تصدیق می‌کند.

کلیدواژه‌ها: علم - دین - مدل‌های تعامل علم و دین - گفت و گو - تعارض - تمایز - همبستگی.

طرح مسأله

درباره رابطه‌های قابل تصور یا محقق میان علم و دین، دیدگاه‌های بسیاری مطرح شده است که برخی از پختگی‌های لازم برای تبیین این رابطه برخوردارند. برخی متفکران

کوشیده‌اند انواع روابط را که در جریان اندیشه مدرن غربی مطرح شده است در مدل‌هایی تنظیم کنند و سپس به ارزیابی مدل‌ها بپردازند. این مدل‌ها که سعی نموده‌اند با دسته بندی‌هایی انواع این روابط را بیان می‌کنند هم از حیث نسبت خاصی که به یک رابطه داده می‌شود و هم از حیث نوع دسته‌بندی و انواع قسم‌های آن با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. سؤال اصلی این است که چگونه می‌توان مسائل مطرح شده در این مدل‌ها را در یک تقسیم بندی دقیق ارائه کرد؟ نسبت این مدل‌ها با هم چیست و چه وجه اشتراکها و چه وجه افتراق‌هایی برای آنها می‌توان تصور کرد؟ بگونه‌ای که از روی آن بتوان علت تفاوت دیدگاه‌ها را بررسی کرده و در تحقیق‌های آتی به مدلی جامع‌تر دست یافت.

مدل مک‌گراث: آلیستر مک‌گراث^۱، استاد الهیات تاریخی دانشگاه آکسفورد و دستیار پژوهشی ارشد در کالج هریس منچستر است. وی در سال ۱۹۵۳ در ایرلند شمالی به دنیا آمد. ابتدا در رشته شیمی تحصیل کرد و پیش از تحصیل الهیات نظام مند، تحقیقاتی در زمینه زیست‌شناسی مولکولی در دانشگاه آکسفورد به انجام رساند. وی گفته است که علاقه شخصی‌اش به حوزه علم و دین به بیش از بیست سال قبل از تحصیل در رشته زیست‌شناسی مولکولی باز می‌گردد. مک‌گراث نویسنده چندین کتاب مهم در زمینه علم و دین است که از جمله آنها می‌توان به آثار ذیل اشاره کرد: «خدای داوکینز: زنها، ممز و معنای زندگی»^۲؛ «توهم داوکینز؟ میناگرایی ملحدانه و انکار عالم روحانی»^۳ و کتاب اخیرش با عنوان «الهیات طبیعی»^۴.

وی به کندوکاو در روش‌های پژوهش علم و دین و راهبردی می‌پردازد که به ویژه در سه قرن اخیر در حوزه علم و دین نسبت به این مسأله معمول بوده است. وی به جدا انگاری حوزه علم از حوزه دین قایل نیست بلکه بر آن است که علم و دین دو زبان مکمل‌اند نه متعارض (McGrath, 1999.1-6).

مک‌گراث در فصل دوم کتاب «درسنامه علم و دین»^۵ به سه نوع رویارویی متصور و محقق میان علم و دین می‌پردازد:

-
1. Alister Mc Grath
 2. *Dawkin's God: Genes, Memes and the Meaning of life, Blackwell, 2004*
 3. *The Dawkins Delusion? Atheist Fundamentalism and denial of divine, 2007*
 4. *Natural Theology, 2007*
 5. *An Introduction to Science and Religion*

(۱) مدل تعارض

به اعتقاد مک‌گراث مهمترین رابطه میان علم و دین، رابطه تعارض یا رویارویی^۱ است. وی با بررسی ریشه‌های تاریخی این مدل می‌گوید: «فضای کلی مواجهه میان علم و دین در مسیحیت را می‌توان با دو اثر بخش پایانی قرن نوزدهم یعنی دو کتاب «تاریخ تعارض میان علم و دین»^۲ نوشته جان ویلیام دراپر^۳ و کتاب «تاریخ رویارویی علم با الهیات در عالم مسیحیت»^۴ نوشته اندرو دیکسون وایت^۵ بررسی کرد» (Mc Grath, 1999, p.44). دراپر و وایت براین باورند که علوم طبیعی منجیان بشر از تعدی افکار دینی سنتی خصوصاً افکار آیین کاتولیک رومی هستند پس باید از گسترش آنان استقبال کرد. تاریخ علم حکایت تعارض دو قدرت مخالف و قدرتمند یعنی ایمان سنتی و علایق بشری است. (White, 1874, 37 و Draper, 1896, 53) وی معتقد است که نظریه داروین با عنوان بقای اصلح در پایان قرن نوزدهم به تصویر تعارض قوت بخشید. به نظر وی دلیل واقعی مدل تعارض، تغییری اجتماعی است. شناخت علمی، منبعی فرهنگی است که توسط گروه‌های اجتماعی خاصی برای دستیابی به اهداف شخصی‌شان ایجاد و به کار گرفته می‌شود. این رهیافت به رقابت میان روحانیون و دانشمندان در انگلستان در قرن نوزدهم پرتو تازه‌ای افکند. در پایان قرن نوزدهم روحانیون به منزله دشمنان علم و دشمنان پیشرفت اجتماعی و عقلانی تلقی می‌شدند.

بنیادگرایان عمیقاً مخالف علوم طبیعی بودند (McGrath, 1999, 46-47). هنری موریس^۶ در کتاب «جنگ طولانی علیه خدا»^۷ با نقد نظریه تکامل، داروینیسم جدید را تداوم جنگ طولانی اهریمن علیه خدا می‌داند. پس منصفانه نیست که استمرار تصور تعارض را صرفاً نتیجه افکار گروهی از دانشمندان ضد دین بدانیم. در مقابل، بنیادگرایان هم معتقدند که علم پیکار با دین را اعلان کرده است. نماد این رویارویی‌گرایی،

-
1. conflict
 2. *History of the Conflict between Religion and Science*
 3. John William Draper
 4. *History of Warfare of Science with Theology in Christendom*
 5. Andrew Dickson White
 6. Henry Morris
 7. *The Long War against God*

محاکمات منطقه‌ای سال ۱۹۲۵ است که باعث شد تصور تعارض اعتبار بیشتری به دست آورد. این مدل در جلوه‌های رسانه‌ای امروزی با عنوان «علم دین را باطل می‌کند» به قوت خود باقی است (Ibid. 49).

مدل های غیر ستیزه جویانه

دو رهیافت مهم دیگر، برای ارتباط میان دین و علوم طبیعی وجود دارد که خصوصیت مشترکشان این است که از تعارض و رویارویی میان علم و دین اجتناب می‌کنند. این رهیافت‌ها عبارتند از:

(الف) مدل هم سوایی (علم و دین هم سویند)

(ب) مدل تمایز (علم و دین متمایزند).

۲) مدل هم سوایی

خاستگاه این رهیافت به دیدگاه الهیدانان طبیعی قرن هفدهم در انگلستان باز می‌گردد و تأکید می‌کند که «همه انواع حقیقت، حقیقتی از جانب خداوند است». این مدل عنوان می‌دارد که از همه پیشرفتهای علمی باید استقبال کرد و آنها را با ایمان مسیحی هماهنگ ساخت. این رهیافت در قرن نوزدهم در اوج خود بود. در آئین پروتستان لیبرال، شلایر ماخر و آلبرت ریشل ایمان مسیحی را به گونه‌ای تفسیر کردند که با عقلانیت آن عصر سازگار باشد. الهیات پویشی هم در تلاش برای سازگار کردن سنت مسیحی با یافته‌های علوم طبیعی بود. آلفرد نورث وایتهد^۱ و چارلز هارتشورن^۲ بر آن شدند که خداوند در فرایندی طبیعی عمل می‌کند و به دنبال هم سو کردن علم و دین بودند (Ibid. 50). پییر تیار دشاردن^۳ تکامل را فرایندی می‌داند که خدا آن را به سوی ساختارهای پیچیده و مراتب بالاتر وجودی هدایت می‌کند (Teilhard de Chardine, 1959, p.186-7). چارلز ریون^۴، الهیدان کمبریج، در کتاب «دین طبیعی و الهیات

1. Alfred North Whitehead

2. Charles Hartshorn

3. Pierre Teilhard de Chardine

4. Charles Raven

مسیحی^۱ در برابر تقسیم جهان به دو مؤلفه روحانی، فیزیکی می‌ایستد و جهان را واحد و غیر قابل تقسیم قلمداد می‌کند (Raven, 1953, 63 qtd. McGrath, 1999, 43).

۳) مدل تمایز

آیین نو ارتدکسی و نماینده آن کارل بارت^۲ در مقابل آیین پروتستان لیبرال عنوان کرد که علوم طبیعی تاثیری بر مسیحیت ندارند؛ و نمی‌توانند ایمان را نقض و یا از آن حمایت کنند. فرضیات علوم و الهیات کاملاً متفاوتند. لنگدان ژیلکی^۳ در کتاب "سازنده آسمان و زمین"^۴ بیان می‌کند که علم و دین طرق متفاوتی از واقعیت‌های در دسترس ارائه می‌دهند. علوم طبیعی با سؤال از چگونگی، الهیات با چرایی، علوم طبیعی با علل ثانوی (تعامل‌ها در حوزه طبیعت) و الهیات با علل اولیه (خاستگاه نهایی و غایات طبیعی) سروکار دارند (Gilkey, 1970, 30 qtd, 49).

دین و گسترش علوم طبیعی

مک‌گراث در ادامه به بررسی عوامل منفی و مثبتی می‌پردازد که در پیشرفت یا عدم پیشرفت علم و دین مؤثر بوده‌اند. وی ابتدا به بررسی دو عامل منفی می‌پردازد که مانع پیشرفت علم یا مانع گسترش دین بوده‌اند:

الف) محافظه کاری دین سنتی (دین مانع پیشرفت علم)؛

ب) نگرش علمی، دیدگاه‌های سنتی را به چالش می‌کشد (علم مانع گسترش دین)؛ (McGrath, 1999.51)

موضع اول با خصوصیت محافظه کارانه سنتی مرتبط است که در آنها، کلیساهای غربی و محافظان سنت و مخالف تصورات اساسی جدید بودند و علوم طبیعی، علمی تندرو تلقی می‌شدند که در خرد عام تردید کرده است. موضع دوم به این مطلب اشاره

1. *Natural Religion and Christian Theology*

2. Karl Barth

3. Longdon Gilkey

4. *Maker of Heaven and Earth*

دارد که پیدایش نگرش علمی در بسیاری از دیدگاه‌های دینی سنتی تردید کرد. مدل کوپرنیکی منظومه شمسی چالشی بود در برابر دیدگاه زمین مرکزی در مورد جهان که در تفکرات دینی سنتی بیان شده بود. نیوتن‌گرایی گرچه در ابتدا برخی از تعالیم سنتی از جمله آموزه خلقت را تأیید کرد اما با گسترش بیشتر، حالات ضد دینی به خود گرفت و این نتیجه را به دست داد که در عملکرد جهان هیچ نیازی به خداوند وجود ندارد. مباحثات داروینی نیز چالش مستقیمی برای نظریه خلقت خاص (اینکه خدا هر نوعی را مستقیماً خلق کرده است) بود. کوپرنیک و داروین معتقد بودند که میان علم و دین تناقضی اساسی وجود دارد. دو عامل مثبتی که باعث پیشرفت علم یا گسترش دین بوده‌اند به قرار ذیل‌اند:

(ج) پژوهش در مورد طبیعت، پژوهش در مورد خداست (علم موجب گسترش دین)،

(د) نظم الوهی طبیعت (دین موجب گسترش علم)؛ (Ibid.53)

موضع ج خاطر نشان می‌سازد که این تلقی که خدا جهان را آفرید، انگیزه‌ای برای تحقیق و پژوهش علمی طبیعت است. در مورد موقعیت نظم طبیعی سه گزینه قابل طرح است:

(۱) جهان طبیعت الوهی است؛

(۲) جهان طبیعت خلق شده و قدری به خالقش شباهت دارد؛

(۳) جهان طبیعت هیچ ارتباطی با خدا ندارد؛

اگر جهان طبیعت هیچ ارتباطی با خدا نداشته باشد، انگیزه‌ای برای پژوهش در خصوص آن وجود نخواهد داشت. همچنین اگر جهان طبیعت با خدا نسبت داشته باشد، دلیل خوبی برای پژوهش در خصوص آن وجود دارد، زیرا امکان بصیرت عمیق تری نسبت به ماهیت خدایی به ما می‌دهد که آن را آفریده است. آموزه خلقت میان خدا و نظم طبیعی ارتباط برقرار می‌کند. مک‌گراث معتقد است که نظریه دو کتاب^۱ عنوان می‌دارد که خدا را می‌توان هم از طریق کتاب مقدس و هم از طریق کتاب طبیعت شناخت.

۱. مقصود وی از نظریه دو کتاب، کتاب خلقت (عالم وجود) و کتاب مقدس است.

این نکته که خدای نامشهود را از طریق کائنات مشهود می‌توان درک کرد، انگیزه بیشتری برای پژوهش طبیعت به ما می‌دهد.

موضع بیان می‌دارد که آموزه خلقت در مسیحیت و یهودیت ناظر به این است که خداوند در خلقت جهان، نظم، عقلانیت و زیبایی را بر آن تحمیل کرده است. اصطلاح "قانونهای طبیعت"^۱ نشان می‌دهد که جهان نظمی دارد که توسط بشر قابل کشف است (Ibid, 54-55). حقیقت این است که هر گونه تحلیلی در مورد تعامل تاریخی علم و دین که این ارتباط را با اصطلاحات مثبت یا منفی توصیف می‌کند، رویکردی گزینشی است. از نظر مک گراث تعامل تاریخی علم و دین، دو وجهی است. باور دینی پیدایش علوم طبیعی را هم ترغیب و هم تضعیف کرده است (Ibid, 56).

مدل‌های تعامل علم و دین از نظر ایان باربور و تد پیترز

ایان باربور^۲ و تد پیترز^۳ دو صاحب نظر در زمینه علم و دین هستند که هر کدام روابط متصور و محقق میان علم و دین را دسته‌بندی کرده و شرح داده‌اند. بسیاری معتقدند که باربور با انتشار کتاب "علم و دین" نخستین گام اساسی را برای آغاز مباحث جدی در این حوزه برداشت (باربور، ۱۳۸۳، ۹).

ابتدا به تبیین آرای این دو دانشمند می‌پردازیم و سپس آنها را با آرای مک گراث مقایسه خواهیم کرد. ایان باربور چهار رابطه میان علم و دین تصور می‌کند: تعارض، استقلال، گفتگو، همبستگی (راسل، ۱۳۸۴، ۴۰؛ Barbour, 1990, 45-6). تد پیترز نیز هشت رابطه میان علم و دین بیان می‌دارد: علم گرایی، امپیریالیسم علمی، اقتدارگرایی دینی، خلقت گرایی علمی، نظریه دوزبانی، توافق فرضیه‌ای، همپوشانی اخلاقی و عصر جدید معنویت (آیت‌اللهی، ، ۱۷۰؛ Peters, 1998, 13-21). در ادامه پس از تبیین مدل باربور به تبیین مدل پیترز بر مبنای آن خواهیم پرداخت.

1. laws of nature
2. Ian Barbour
3. Ted Peters

۱) مدل تعارض

به اعتقاد ایان باربور تعارض میان علم و دین گاه از سوی علم‌گرایان و گاه از سوی دین‌گرایان بوده است و هر کدام خواسته‌اند رقیب را از میان به درکنند (Barbour, 2000, 145). اینجا تدبیر مسأله علم‌گرایی^۱ را مطرح می‌کند که بر اساس آن دیگر جایی برای دین در عالم وجود ندارد. این دیدگاه در قرن ۱۹ مطرح بود و به دیدگاه اگوست کنتی مشهور است که دوران‌های بشر را به سه دوره دین، فلسفه و علم تقسیم می‌کند. در دوره دین، بشر برای تحلیل پدیده‌های طبیعی از مفاهیم دینی کمک می‌گرفت. در دوره فلسفه، بشر برای تحلیل پدیده‌های طبیعی شروع به فلسفه بافی کرد؛ و با رشد علم، رفتار طبیعت را با علم تبیین کرد. رابطه دیگری که پیترز میان علم و دین می‌بیند، امپریالیسم علمی^۲ است که در آن نه تنها حوزه علمی بلکه حوزه دینی هم داخل حوزه علمی است. از نظر پیترز در رویارویی علم و دین از سوی دین‌گرایان، دیدگاهی با عنوان اقتدارگرایی دینی^۳ (نص‌گرایی انجیلی) نیز وجود دارد که علم را وقتی درست می‌داند که با کتاب مقدس وفاق داشته باشد. گروهی نیز تحت عنوان خلقت‌گرایان علمی^۴ سعی کردند دلایلی علمی ارائه دهند تا شواهدی برای نص‌گرایی انجیلی به دست دهند (آیت الهی، ۲-۱۷۳).

۲) مدل استقلال

دومین رابطه را باربور استقلال و پیترز نظریه دو زبانی^۵ می‌خواند. در این رابطه، علم و دین دو حیطة متفاوت قلمداد می‌شوند. ویتگنشتاین متأخر زبان علم و زبان دین را مستقل و هر کدام را صورتی از زندگی می‌داند. لنگدان ژیلکی هم معتقد است که حال و هوای افراد به هنگام طرح مباحث علمی و دینی کاملاً متفاوت از هم است (Gilkey, 1985, 49-52. 108-113). ایمان‌گرایان هم که ایمان را امری درونی و شخصی و علم را امری عینی و ملموس می‌دانند از مدل استقلال دفاع کرده‌اند. اگزستانسیالیست‌های

1. scientism
 2. science imperialism
 3. ecclesiastical authoritarianism
 4. scientific creationists
 5. the two-language theory

دینی رابطه دینی را رابطه من - تو و رابطه علمی را رابطه من - آن دانسته‌اند و به این مدل قایلند. تیلیش نیز با مطرح ساختن دین به عنوان علقه نهایی به همین مدل تمسک جسته است (۱۷۳-۱۷۵). تفاوت باربور و پیترز در اینجا این است که باربور مدل استقلال را در سه حوزه زبان‌های متفاوت، آیین نو ارتدکسی و اگزستانسیالیست‌های دینی می‌بیند در حالی که پیترز آن را فقط در نظریه دوزبانی می‌داند (ص ۱۷۴).

۳) مدل گفتگو

رابطه متصور دیگر از نظر ایان باربور گفت و گو و به گفته تدپیترز توافق فرضیه‌ای^۱ است. توافق فرضیه‌ای بدین معناست که در جستجوی حوزه‌هایی باشیم که در آنها میان آنچه که علم درباره جهان طبیعی می‌گوید با آنچه متألهان به عنوان خلقت خدا می‌بینند، تطابقی برقرار شود. برخی پرسشهای موجود میان علم و دین، پرسشهای مرزی است. علت اینکه علم در بستر مسیحی - اسلامی رشد کرد، بستر دینی این قلمروهاست. علیرغم این تصور که دین مانع تحقیق علمی است، بستر دینی مسیحی و اسلامی موجب رشد علم در خاورمیانه و اروپا شده است (۱۵۰). ادیان ابراهیمی به بشر آموختند که طبیعت تقدسی ندارد. همین امر، راه را برای تسلط بر طبیعت گشود. دین در پیشرفت علمی بشر همواره، یاور او بوده است و نمی‌توان پیشرفت علمی را بدون یاری دین در نظر گرفت. در نتیجه علم و دین باید با هم گفت و گو داشته باشند تا هرچه بیشتر به تعامل این دو حوزه اندیشه بشری بینجامد. علم می‌تواند با یافتن پیش-فرض‌های الحادی‌اش راه را برای تبیین دینی از عالم باز کند، و دین با نگاه تأویلی به برخی آموزه‌های دینی، تعارض فکری را ظاهری دانسته، به نزدیکی دیدگاه‌ها کمک کند.

۴) مدل همبستگی

از نظر باربور در رویارویی علم و دین به جز تعارض، استقلال، و گفت و گو رابطه‌ای به نام همبستگی^۲ وجود دارد. در قرن بیستم در تأیید همبستگی علم و دین، الهیات‌پویشی

1. hypothetical consonance
2. correlation

توسط وایتهد و هارتشورن مطرح گردید. الهیدانان پویشی در تلاش بوده‌اند مسایل علمی و دینی را در قالب نظریه واحدی تبیین کنند و مشکلات مربوط به حوزه دینی و نحوه حضور خدا را در این مدل توضیح دهند. این مدل به قیمت عدول از برخی باورهای خداپاورانه و تکیه بر بعضی دیدگاههای خاص علمی ارائه شد. اینان معتقدند که خدا به طور مستقیم هیچ فعلی انجام نمی‌دهد بلکه کار او تنها ترغیب و تشویق است و این به نوبه خود باعث می‌شود مسأله جبر و اختیار راه حل خاصی پیدا کند (۱۷۷-۱۷۸).

رابطه دیگر مد نظر تدپیترز همپوشانی اخلاقی^۱ است که در اواخر قرن بیستم به علت مشکلات زیست محیطی مطرح گردید و مسأله اخلاق زیست محیطی اهمیت یافت. اینجا دوباره دین به کمک بشر آمد تا با ارائه الگوهای دینی و اخلاقی حفاظت از محیط زیست او را از مخمصه برهاند. از نظر پیترز رابطه دیگری که در این زمان پیش آمد، عصر جدید معنویت^۲ بود. از قرن بیستم روی آوردن به دین، آیین بودایی، عرفان‌های سرخپوستی و گرایشهای عارفانه و صوفیانه افزایش یافته است. این امر نشان دهنده جایگاه مهم مسایل معنوی میان پژوهشگران و موقعیتی برای ایجاد رابطه میان علم و دین است (راسل، ۱۳۸۴، ۶۷-۶۹؛ نیز آیت الهی، ۱۸۵-۱۸۷).

از آنجا که دیدگاه ایان باربور پیش از بحران زیست محیطی بوده است، نظریه او بیشتر به تاریخ رابطه علم و دین تا اواسط قرن بیستم ناظر است. مدل تد پیترز که تحولات مهم در آستانه قرن بیست و یکم را هم در نظر آورده است مدلی کامل تر به نظر می‌رسد.

ایان باربور در کتاب "وقتی که دین با علم تلاقی کند"^۳ سه روایت متمایز درباره مدل همبستگی مطرح می‌کند:

الف) الهیات طبیعی: که از طریق داده‌های علمی (شواهد نظم) می‌خواهد وجود خدا را موجه سازد؛

ب) الهیات طبیعت: که بر خلاف الهیات طبیعی، نقطه آغاز علم نیست بلکه سنت دینی (تجربه دینی و وحی تاریخی) است. این الهیات معتقد است که برخی آموزه‌های

-
1. ethical overlap
 2. new age of spirituality
 3. *When Science Meets Religion*

سنّتی در پرتو علم جدید باید از نو صورت‌بندی گردند. علم و دین منابع مستقلّی هستند که در برخی حوزه‌ها تداخل دارند؛

(ج) الهیات پویشی که خود باربور از آن حمایت می‌کند (Barbour, 2000, 146).

بررسی مقایسه‌ای مدل‌های مک‌گراث، باربور و پیترز

برای بررسی دقیق‌تر این سه مدل ابتدا به بیان شباهت‌ها و سپس به تبیین تفاوت‌های آنها با هم می‌پردازیم.

نقاط اشتراک

(۱) هر سه اندیشمند با بیان رخداد‌های تاریخی، به بررسی روابط متصور یا محقق میان علم و دین پرداخته و مدل‌هایی را در این خصوص ارائه داده‌اند.

(۲) بحث هر سه آن‌ها بر قرون هفده تا بیستم یعنی دوران سوم پیشرفت علمی (انقلاب علمی قرن هفدهم)، دوران چهارم پیشرفت علمی (مادی‌گرایی علمی در قرن نوزدهم) و دوران پنجم پیشرفت علمی (پیشرفت‌ها و تردیدها در قرن بیستم) متمرکز است.

(۳) اگر در قالب مدل باربور صحبت کنیم، هر سه نویسنده به نحوی به مدل تعارض، گفت‌وگو و استقلال میان علم و دین قائلند ولی در این زمینه اختلاف نظرهایی دارند که در ذیل خواهد آمد.

نقاط افتراق

(۱) ایان باربور در خصوص مدل‌های تعارض علم و دین به بیان چهار رابطه (گفت‌وگو، تعارض، استقلال و همبستگی)، پیترز به بیان هشت رابطه (علم‌گرایی، امپریالیسم علمی، اقتدارگرایی کلیسایی یا نص‌گرایی انجیلی، خلقت‌گرایی علمی، نظریه دو زبانی، توافق فرضیه‌ای، هم‌پوشانی اخلاقی و عصر جدید معنویت) و مک‌گراث به بیان سه رابطه (تعارض، تمایز و هم‌سوئی) پرداخته است.

(۲) پیترز مدل استقلال ایان باربور را نظریه دو زبانی و مک‌گراث آن را مدل تمایز می‌نامد. در نتیجه پیترز این استقلال را در قالب دوزبانی می‌بیند و دوزبانی را مدلی از استقلال در هر دو حوزه. مک‌گراث به جای آنکه همچون پیترز به مبنای معرفتی

استقلال بیندیشد بیشتر به نسبت دو حوزه اندیشیده و آن را تمایز و نه استقلال دیده است. باربور معتقد است که آیین نوارتدکسی و اگزیستانسیالیست‌های دینی قایلان به استقلال (روش‌های متفاوت) علم ودین هستند.

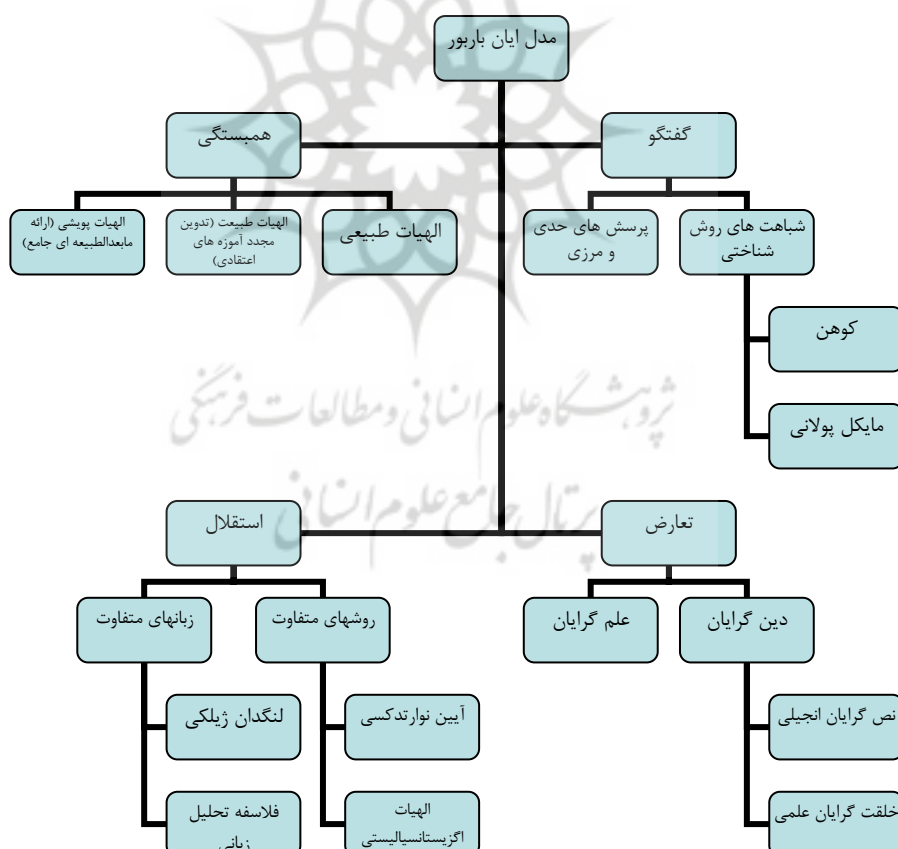
۳) پیترز مدل گفت وگویی ایان باربور را مدل توافق فرضیه‌ای و مک‌گراث آن را مدل هم‌سوئی می‌نامد. پیترز علت تفاوت دیدگاه خودش را چنین می‌گوید:
با این‌همه مفاهیم باربور از گفتگو و همبستگی فاقد آن چیزی است که من معتقدم تحت مفهوم توافق فرضیه‌ای است. یقیناً توافق متضمن گفتگوست ولی به ما می‌فهماند که همبستگی ممکن است فقط یک امید باشد؛ نه امری قابل تحقق» (Peters, 1998, 14).

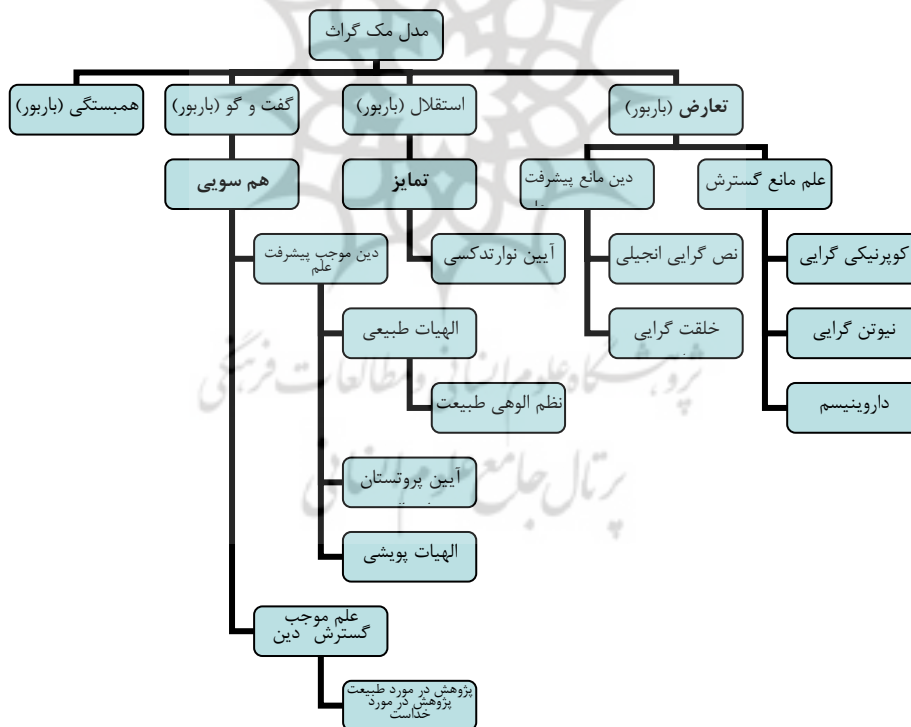
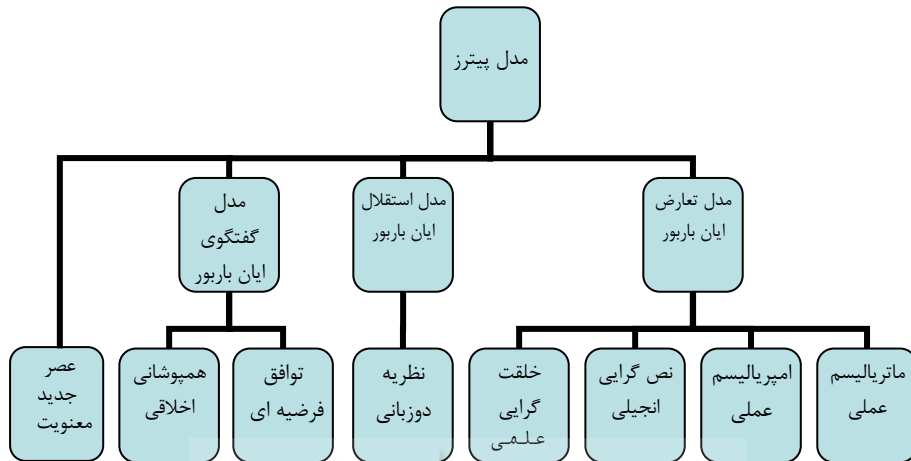
ایان باربور آیین پروتستان لیبرال را قایلان به مدل گفتگو و توازی روش‌شناختی علم و دین و استقلال موضوعی این دو می‌داند اما مک‌گراث آیین پروتستان لیبرال، الهیات طبیعی و الهیات‌پویشی را ذیل مدل هم‌سوئی طبقه‌بندی کرده است، در حالی که ایان باربور الهیات‌پویشی را ذیل مدل همبستگی آورده است. در نظر مک‌گراث دیدگاه الهیات‌پویشی بیشتر نوعی هم‌سوئی افراطی است و نمی‌توان از همبستگی علم و دین در این نگرش سخن گفت. خود مک‌گراث عنوان می‌دارد که مدل هم‌سوئی او دارای معنای گسترده است و خود به زیر مجموعه‌هایی تقسیم می‌شود بدین‌معنا که مدل همبستگی باربور، توافق فرضیه‌ای پیترز و هم‌پوشانی اخلاقی وی ذیل مدل هم‌سوئی قرار می‌گیرد. پس، مدل هم‌سوئی مک‌گراث اعم از مدل گفت وگویی باربور و توافق فرضیه‌ای پیترز است. مک‌گراث قائل است آنچه در ارتباط علم و دین مهم است هم‌سوئی است نه آنکه به یک مدل متحدی از علم و دین برسیم. کافی است علم و دین نه تنها در تعارض با یکدیگر نباشند بلکه فقط همراهی داشته باشند حتی اگر نتوانند یکی شوند.

۴) باربور مدافع مدل همبستگی است و معتقد است این همبستگی در مدل الهیات‌پویشی تحقق پیدا کرده است، اما تدپیترز سخنی از این مدل به میان نمی‌آورد و در توان الهیات‌پویشی برای ایجاد همبستگی تردید دارد. مک‌گراث این مدل را ذیل مدل هم‌سوئی قرار می‌دهد و خود به مدل گفت وگویی علم و دین قایل است که ذیل مدل هم‌سوئی قرار می‌گیرد.

۵) باربور دوره سوم پیشرفت علمی را دوره تبیین دین با علم (که نهایتاً به استقلال این دو می‌انجامد) می‌نامد، پیترز این دوره را دوره امپیریالیسم علمی می‌داند که در آن،

علم خواستار غلبه بر قلمرو دین است نه خواستار حذف آن. مک گراث این دوره را دوره- ای می‌داند که در آن علم، مانع گسترش دین است و در این راستا به تفکرات کوپرنیکی‌ها و نیوتنی‌ها اشاره می‌کند و در نهایت این دوره را منجر به تعارض میان علم و دین می‌داند. باربور دوره چهارم پیشرفت علمی را دوره تعارض علم و دین (دین- گرایانی از جمله نص‌گرایان انجیلی و خلقت‌گرایان علمی) می‌داند. پیترز این دوره را ماتریالیسم علمی می‌داند که در آن علم خواستار حذف دین است نه غلبه بر آن. مک گراث هم این دوره را دوره‌ای می‌داند که در آن علم مانع گسترش دین است و آن را دوره تعارض علم و دین می‌داند. وی نص‌گرایان انجیلی و خلقت‌گرایان علمی را نیز قایلان به تعارض و مانعان پیشرفت علم می‌داند.





اگرچه هر سه متفکر درباره تعامل تاریخی علم و دین سخن گفته‌اند و مدل‌های مختلفی را نیز ارائه کرده‌اند، اما در خصوص نگرش تاریخی به روابط میان علم و دین به طور مدون بحث نکرده‌اند. این تحول در نگرش‌ها در رابطه علم و دین را می‌توان در قالب عناوین زیر یک به یک بررسی کرد: روشهای علم، روشهای الهیات، رابطه خدا و طبیعت و سرشت طبیعت و رابطه انسان و طبیعت. بدیهی است در قرون وسطی و هر یک از قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ با پیش آمدن تحولات علمی نگرش به هریک از عناوین فوق تغییر کرده است به گونه‌ای که می‌توان نگرش غالب در هریک از این دوران را در خصوص نوع رابطه‌های متصور بین علم و دین و خدا و انسان به طور مناسبی دسته‌بندی کرد. پس از بررسی دیدگاه این سه متفکر و با توجه به سایر تحلیل‌های تاریخی از روابط علم و دین این روابط و تفاوت آنها را در قالب جدول ذیل مدون آورده‌ایم. در این جدول نگاهی اجمالی به تحولات نگرش بشری در دوران‌های متفاوت داشته‌ایم.

قرن ۱۹	قرن ۱۸	قرن ۱۷	قرون وسطی	
روش تجربی - حسی تحصلی (پوزیتیویستی)	روش تجربی - حسی سوژکتیویستی	تبیین توصیفی	تبیین غایی	روشهای معمول در علم
تعارض علم و دین	استقلال علم و دین (رد الهیات طبیعی - حمله به وحی - توجه به تجربه دینی)	الهیات طبیعی (دین تابع علم)	الهیات وحیانی (عقل تابع دین)	روشهای معمول در الهیات
معارضه با حکمت صنع	ساعت ساز لاهوتی	خدا علت اولی و معمار کائنات	خدا علت العال و علت غایی عالم	خدا و طبیعت
طبیعت تکاملی	طبیعت مقهور قوانین دقیق و مطلق	جهان مکانیکی (نظام اتمی)	جهان سلسله مراتبی	سرشت طبیعت
معارضه با اشرفیت انسان	چیرگی عقل بر همه فعالیت‌های انسانی	انسان نظاره گر طبیعت (اومانیزم)	انسان مرکز و محور نمایش کیهانی (آنتروپوسنتریسم)	انسان و طبیعت

نتیجه

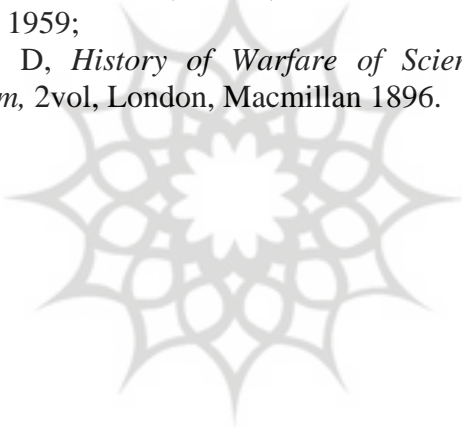
سه مدل پیش گفته درباره روابط علم و دین متأثر از نوع نگرش هریک از متفکران بوده است. در نظر ایان باربور که تمایلات پویشی دارد مدل همبستگی پررنگ شده و در یک مدل چهار جانبه به روابط علم و دین پرداخته شده است. مدل تدپیترز علی رغم آنکه

برخی واقعیت‌های دیگر را نیز مورد توجه قرار داده است از تقسیم بندی دقیقی برخوردار نیست چرا که می‌توان برخی حالات را در نظر گرفت که مصداقی برای دو یا چند تقسیم‌بندی باشد. مک‌گراث محور بحث و تقسیم بندی خود را در همان نسبت‌های بین علم و دین گنجانده است به گونه‌ای که به جای استقلال، تعارض و گفتگو، از «دین مانع پیشرفت علم» و «یا علم مانع پیشرفت دین» سخن می‌گوید. تعبیر ایان باربور از گفتگو، ناظر به امکان رابطه است؛ گرچه در عبارت او تحقق این امکان مورد بحث قرار نگرفته است؛ اما مک‌گراث به جای گفتگو از هم‌سوئی سخن می‌گوید که ناظر به واقعیتی به نام تلاش‌های به انجام رسیده در تبیین رابطه تعاملی بین علم و دین است. در انتها نیز تحولات فکری در خصوص علم و دین در دورانهای مختلف عصر جدید بررسی و تفاوت‌های نگرش به مفاهیمی همچون خدا، انسان، طبیعت و نسبت آنها با هم در جدولی ارائه شده است.

فهرست منابع

۱. آیت اللهی، حمید رضا، جستارهایی در فلسفه و دین پژوهی تطبیقی، قم، انتشارات طه، ۱۳۸۶؛
۲. باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۳؛
۳. راسل، رابرت، فیزیک، فلسفه، الهیات، ترجمه همایون همتی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴؛
۴. مک‌گراث، آلیستر، درسنامه الهیات مسیحی، ترجمه بهروز حدادی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴؛
5. Barbour, Ian, *When Science Meets Religion: Enemies, Strangers, or Partners*, London, Spek, xiv 2000;
6. Barbour, Ian. "Gifford Lectures", in *Religion in an Age of Science*, Sanfransisco 1990;
7. Draper, J.W, *History of conflict between Religion and Science*, New York 1874;
8. Gilkey, Longdon, *Maker of Heaven and Earth*, New York, Harper & Row 1970;
9. Gilkey, Longdon, *Creatinism On Trial*, Sanfransisco 1985;

10. McGrath, Alister, *The Foundation of Dialogue in Science and Religion*, Oxford, Blackwell 1998;
11. McGrath, Alister, *Science and Religion: An Introduction*, Oxford; Blackwell 1999;
12. _____, (1 April 2007) "Has Science killed God?" From <http://www.edmunds.com.ac.uk Faraday/ paper. Phd>;
13. Morris, Henry, *The Long War Against God*, New York, Danial Appleton 1874;
14. Peters, Ted, *Science and Theology: The New Consonance*, Colorado & Oxford: Westview Press 1998;
15. Raven, C.E, *Natural Religion and Christian Theology*, 2vol. Cambridge, Cambridge University Press 1953;
16. Teilhard de Chardine, Pierre, *The Phenomenon of Man*, New York, Harper 1959;
17. White, A. D, *History of Warfare of Science with Theology in Christendom*, 2vol, London, Macmillan 1896.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی